یادداشت

گفت‌وگوهای مدیریتی کارآمد

گفتوگو با کارکنان و مطرح کردن خواسته‌های کاری از آنها و آگاه ساختن آنها از توقعات و خواسته‌های مدیریتی از جمله مهارت‌ها و توانایی‌هایی است که برخورداری از آن برای هر مدیری یک امتیاز حیاتی محسوب می‌شود و چه بسیارند مدیرانی که به دلیل نداشتن توانایی انجام گفتوگوهای موثر با کارکنان شان دچار مشکل و بحران می‌شوند. این موضوع برای نومدیران و مدیرانی که از تجربه کافی در این زمینه برخوردار نیستند یا فاقد مهارت‌های ارتباطی هستند از اهمیت و حساسیت بیشتری برخوردار است به ویژه زمانی که آنها خود را در برابر کارکنان توانمند و مجربی می‌بینند که هر گونه اشتباهی در برقراری ارتباط با آنها و انجام گفتوگوهای کاری به شدت به ضررشان تمام خواهد شد. در این میان گفتوگوهای کاری متنوعی می‌تواند بین مدیران و کارکنان در محل کار به وقوع بپیوندد که در این سلسله مطالب به مهم‌ترین آنها پرداخته خواهد شد. گفتوگوهای قرد به قرد، متداول‌ترین و پرکاربردترین گفتوگوها در محیط‌های کاری هستند که بین مدیران و کارکنان روی می‌دهند. معمولا در گفتوگوهای قرد به قرد با کارکنان، این خود کارکنان هستند که موضوع بحث را تعیین می‌کنند و مدیران عمدتا شنونده بحث و تبادل نظرها هستند و فقط به کارکنان کمک می‌کنند تا منظور خود را به شکل شفاف‌تری مطرح کنند. این نوع گفتوگوها بهترین فرصت مدیران برای گوش کردن واقعی به کارکنان و اعضای تیم است تا از این طریق از نظرات و دیدگاه‌های آنها نسبت به کار آگاه شوند. علاوه براین، در گفتوگوهای قرد به قرد بین کارکنان، فرصتی ایجاد می‌شود تا مدیران به تک تک افراد خود به عنوان انسان توجه کنند و آنها را بهتر بشناسند. لازم به ذکر است که گفتوگوهای قرد به قرد باید در قالب گفتوگوهای دو تا سه دقیقه‌ای صورت پذیرند. اهداف اصلی از گفتوگوهای قرد به قرد عبارت است از گوش کردن و شفاف‌سازی. در حین گفتوگوهای دو نفره است که مدیران بحقوق کامل درمی‌یابند هر کدام از افرادی که برای آنها کار می‌کنند چه در سر دارند و چه عواملی بازدارنده‌ای باید از سر راه ایشان برداشته شود. حل سوال اینجاست که مدیران چگونه می‌توانند از طریق گفتوگوهای قرد به قرد با کارکنان به این اهداف نائل شوند. در ادامه به چند نکته که باعث می‌شود تا مدیران بتوانند کسانی را که بحقوق مستقیم به آنها آزاری می‌دهند جذب کرده و ضمن گوش کردن به آنها نسبت به شفاف‌سازی رابطه بین خود و کارکنان اقدام کنند، اشاره خواهد شد.*

ذهنیت مدیر: ذهنیت مثبت یک مدیر در جریان برگزاری گفتوگوهای قرد به قرد می‌تواند نقش تعیین کننده‌ای در به ثمر نشستن اهداف و خواسته‌های او یعنی گوش کردن و شفاف‌سازی بازی کند. تجربه نشان داده که وقتی مدیران در حین گفتوگوهای قرد به قرد، تفکر کردن و تلاش برای گوش کردن به افراد را متوقف ساخته و شروع به پند و اندرز دادن به آنها کنند در عمل خود را از فواید و مزیت‌های گفتوگوهای قرد به قرد محروم خواهند ساخت. گفتوگوهای قرد به قرد، راهبرد است در محیط‌هایی خارج از محل کار انجام شد. به عنوان مثال می‌توان به بازکی در نزدیکی اداره رفت یا قدم زنان در مسیری مرسوم حرکت کرد یا سری به کافی‌شاپ کنار اداره زد و دقایقی را آنجا سپری کرد. تصمیم‌گیری در مورد محل برگزاری گفتوگوهای قرد به قرد و چگونگی بیش بردن آنها همگی از مسائلی هستند که از چگونگی آنها می‌توان به ذهنیت و طرز تفکر مدیران در مورد این نوع گفتوگوها پی برد.

مترجم: سیدحسین علوی انگرودی

مهم‌ترین خطرهایی که تهران را تهدید می‌کنند؛ زلزله، اقلیم، فرونشست

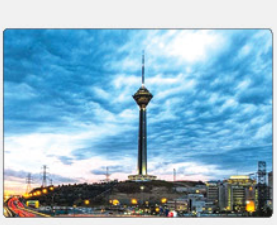

رئیس سازمان پیشگیری و مدیریت بحران شهر تهران سه مخاطره طبیعی اصلی شهر تهران را زلزله، اقلیم که موجب سیل‌ها خواهد شد و فرونشست زمین اعلام کرد.

به گزارش پیام آشنا، رضا کرمی محمدی در باره مهمترین مخاطرات طبیعی شهر تهران گفت: نخستین مخاطره زلزله است. زنگ خطر زلزله سال‌ها است که به صدا درآمده و پایش‌های ما نیز نشان می‌دهد که گسل‌ها در حال حرکت هستند. بنابراین اگر زلزله‌ای رخ دهد احتمال این که خسارت زیادی به تهران وارد شود بسیار زیاد خواهد بود و طبیعتا بیشترین آسیب نیز در بافت‌های فرسوده و ساخت و سازهایی خواهد بود که روی گسل انجام شده است.

وی با بیان این که طی سال‌های طولانی در شهرسازی و ساخت و ساز شهر تهران قرآیند به صورت مهندسی جلو نرفته است گفت: به همین دلیل نیز مسائل مربوط به مدیریت بحران در این طراحی‌ها دیده نشده است.

وی ضمن خطر تهران را خطر تغییر اقلیم اعلام کرد و افزود: تغییر اقلیم نتیجه‌اش سیل و بارندگی‌های زیادی است که می‌تواند خسارت زیادی به شهری مانند تهران وارد کند که البته در مقایسه با زلزله در رتبه بعدی قرار می‌گیرد. هنگام جاری شدن سیلاب، رودخانه‌ها نقش مهمی دارند و به همین دلیل باید برای رفع تصرف از حریم آنها اقدام کرده و به ایمنی این محل‌ها حساس باشیم.

رئیس سازمان پیشگیری و مدیریت بحران شهر تهران قرورویزش زمین را سومین مخاطره تهران توصیف کرد و گفت: البته باید توجه داشته باشیم قرونشست را با قرورویزش اشتباه نگیریم. قرو ریزش قرآیندی ناگهانی است. مثلا آن چه در سال ۹۴ در شهران رخ داد یک قرو ریزش بود اما قرونشست آهسته‌تر است. آن قدر ظرف‌های مهمانی جمعه را شسته که دست‌هایش درد می‌کند و پلک چشم‌هایش سنگین است. می‌خواهد بخوابد تا جمعه‌ی بعد و از جایش بلند نشود. اما مگر زندگی شوخی سرش می‌شود؛ باید بلند شد و رفت. شهر هم مثل آدم‌ها بدخواب بوده است. علیران در رفت و آمد هستند. خیابان، بوی مقوای سوخته‌ای می‌دهد که کودکان کار به جای استفاده آن را دود کرده‌اند. سر چهارراه زندگی جریان دارد. دستفروش‌ها حی و حاضر سر کارهای شان هستند. حافظ، شعرهایش را حراج کرده. گل‌های پژمرده‌ی زرّ دسته‌ای ده هزار تومان. سی‌دی‌های شاد دو تا پنج‌هزار تومان! سوار مترو می‌شوی؛ همان فروشگاه سیاری که از شیر مرغ تا جان آنمیزاد در آن پیدا می‌شود و تازه دستگاه کارت‌خوان هم موجود است. روسری، هدفون، سیم جرمگیر کنری، لباس‌های تاتویی، یک کارگردان جوان هم فیلم نخوانخلش را می‌فروشد. کتاب‌های «جوجو مویز» هم هست. اگر دلت بخواهد از الیف شفاک هم چیزهایی می‌توانی پیدا کنی. کتاب‌فروش دسته‌ی کتاب‌هایش را روی راتوهای تومی گذارد تا انتخابش کنی. کتاب «زنان زیرک» روی کتاب‌هاست با این جمله‌ی توضیحی که «چرا مردان، عاشق زنان زیرک می‌شوند؟» تام نویسنده. شری آرگو است! اما تو بدون این که کسی بداند، با گوشی داری کتاب. صوتی «درخت زیبای من» اثر زوزه مافورو واسکنسلوس را گوش می‌دهی. یک جمله از کتاب را در تُت گوشی‌ات تایپ می‌کنی. «بدون محبت، زندگی چیز مهمی نیست!» هر کتابی که می‌خوانی جمله‌های زیبایش را می‌نویسی. تا روزت زیبا شود؛ روزت با این جمله زیبا می‌شود.

یکشنبه

شهر، شلوغ و یاقتی است؛ خسته از ترافیک جاده‌های شمال و ترس کارهای مانده در قیبت. شنبه، رسم تکوی ایرانیان این است: چون جمعه‌ها، جاده‌ها شلوغ‌اند. شنبه را تعطیل کنند. اگر شنبه کارت به اداره‌ها و شرکت‌ها و کافه‌ها بیفتد می‌بینی، تیمی از کارمندان قلب‌اند. یکشنبه، روز کارمندان جا مانده در جاده‌های شمال است. اما زندگی در شهر، جریان دیگری دارد. کارتن خواب‌ها اشیای با ارزش دور ریز را به گردن آویخته‌اند. کودکان زباله‌گرد به رتان خیابان می‌گویند: «خاله گرسته‌ایم، تامارمی‌خری؟» جوانان با استعداد هنرمند و بایی استعدادهای فلاش توار، برای سایه‌های شهر می‌تواندند در مترو هم گروه‌های موسیقی ضرب می‌گیرند و ترانه‌های فیلکلور یا ترانه‌های شاد امروزی را هم خوانی می‌کنند. مردم مدام از هم این سئوال را می‌پرسند: «راستی، امروز دلار چند است؟» امروز، کتاب فرزندان ساتچز را می‌خوانم. از یک جمله‌ی کتاب خندم گرفته است. عین جمله این است: «ما عکزیکی‌ها، ضرب‌المثلی داریم که می‌گوید: «جسد و مهمان مثل هم هستند؛ بعد از ۲۴ ساعت می‌گندند!» کتاب را می‌بندم. از مترو یک بسته دوتات تازه می‌خرم تا به جای صبحانه توش جل کنم. زن دستفروش می‌گوید: «اولین دشت، خدایا به امید توا» من هم می‌گویم: «خدایا به امید توا» و با این حس از مترو خارج می‌شوم.

دوشنبه

دوشنبه، انگار روز تخست کار و بار است. انگار آدم‌ها تازه میزان شده‌اند و چرخ‌ها با اش. تازه به فکر کار و بار و دنیا افتاده‌اند. شهر هم باید شلوغ باشد. ترافیک طبیعی است. ماشین‌ها در شهر در حال تردد هستند و هی به صورت شهر خنتچ می‌اندازند.

سه‌شنبه

حالا خوب است؛ سه‌شنبه‌ها، روز سه‌شنبه‌های بدون خودرو است. باز هم خیابان‌ها ماشین آورده‌اند. امروز مسافران تاکسی می‌پرسیدند: «زن‌ها تمی‌توانند دوچرخه برانند اما موتور می‌توانند؟» بعضی‌ها هم نگران چهار صفر اسکناس بودند. سه‌شنبه، همان راننده‌ی تاکسی خسته است که در اتوبان صدر گرفتار شده است و کولر ماشینش را خاموش کرده است؛ میانا بتزین زیاد مصرف بشود یا موتور ماشینش از کار بیفتد در هوای ۴۰ درجه‌ی تهران سرش را از پنجره بیرون می‌آورد و فریاد می‌زند آهای تهران، چرا پیدایت تیست؟ از تاکسی پیاده می‌شوم. از سوپرمارکت سر کوچه، چند بستنی قیفی وانیلی می‌خرم تا روز خودم و خانواده را خنک کنم. دیر به خانه که می‌رسم مادرم با طعنه می‌گوید: «حالا بگو ببینم؛ بهتست زیر بای مادران است یا مادربزرگ‌ها؟» دخترم را بر می‌دارم که به خانه‌بیرم با لبخند می‌گویم: «البته مادربزرگ‌ها»

چهارشنبه

چهارشنبه، مثل روزهای آخر اسفند است. کارهای تیمه تمام، مردم عاصی که می‌دانند هفته دخلش آمده و دیگر به کارهای شان تمی‌رسند. تیمی از ترس جاده‌های شلوغ، زودتر به جاده می‌زنند. اپلیکیشن‌های رامیابه راه‌ها را رَج می‌زنند و خط‌های قرمز ترافیک، دل هر مسافری را می‌ارزند. چهارشنبه می‌تواند تماد راننده‌هایی باشد که شیر یا خط می‌اندازند. هراز بروند یا چالوس، فیروزکوه هم بدتیست. عدمای در خیابان یقه‌کتبی می‌کنند و به گرانی تاسزا می‌گویند. در بازار تجریش، زتی شریت تذر کرده است به عابران شربت خنک پرتقال تعارف می‌کنند. من در فکر گردشگر المالی‌ها که مورد لطف چند ضارب بی چشم و رو افتاده بود. قصمانم می‌گیرد.

پنج‌شنبه

پنج‌شنبه، آن‌ها که دست‌شان به دهان‌شان می‌رسد. شهر را گذاشته‌اند و رفته‌اند. خیلی‌ها مانده‌اند. خیلی‌ها دیگر به سفر فکر تمی‌کنند. مردم در کف هرم «هزالو» تتبال تان و آب هستند اما سفرهای داخل شهر همیشه پر ریتق است. چوتان دوردور می‌کنند. صبح، در پارک از همه‌ی گروه‌های ستی می‌بینم که سخت ورزش می‌کنند. یک زن میانسال به دوستانش یوگا آموزش می‌دهد. گروهی یک گربه‌ها و کلاغ‌ها غذا می‌دهند. چند مرد و زن با لباس ورزشی صبحانه می‌خورند و می‌خندند. کنان باران بیارد و تمام عیش امروز کامل شود. من به همه‌ی درخت‌ها از جمله افراط چنارها و شمشادها سلام می‌کنم. بعد از پارک، تاز تازه می‌گیرم. عطر تان تا خانه همراهی‌ام می‌کند. چه خوب که امروز تعطیلم. چه قدر دلم سفر می‌خواهد. اما حالا که تمی‌توانم سفر کنم یا کتاب‌هایم که می‌توانم به سفر بروم. امروز کتاب هنر «هنر و سفر» آن دوانن با ترجمه‌ی گلی امامی را شروع کردم. در جایی از شارل بودلر نوشته‌اند و شاعر فرانسوی می‌نویسد: «همیشه به تظر می‌آید اگر آن‌جایی که هستم تباشم؛ حالم بهتر است و این مسئله روح مرا متمول می‌دارد!» به خاطر همین است که می‌گویند کتاب بخوانید. امروز فهمیدنام که چه قدر دقدقه‌هایم شبیه شارل بودلر است. جای دیگر شارل بودلر می‌گوید: «تزندگی، بیمارستانی است که در آن هر بیمار آرزوی جایگزین کردن تختش را دارد. این یکی می‌خواهد جلوی رادیاتور باشد و آن یکی تصور می‌کند کنار پنجره بهبود خواهد یافت.» خدایا به خاطر این کتاب از تو معمونم.

جمعه

جمعه، می‌تواند دو روز حساب شود. جمعه، حالت فلسفی عجیبی دارد. تلنگر است جمعه. فکر است جمعه. مثل روز آخر اسفند است که معلوم نیست روز پایان است یا آغاز. صبح، وقتی همه همگی‌ها از خانه بیرون می‌زنم. دوازده هزار قدم راه می‌روم. جمعه، سر راه فلزج و بیارچه و گوجه می‌گیرم. جمعه، با امالت داغ. جمعه خواهد شد. جمعه، می‌تواند همه‌ی هفته‌های که گذشته باشد. می‌توانی با تمام هفته در جیبت در یک مال بزرگ قدم بزنی و سری به کافی‌شاپ بزنی. خودت را به یک میوه بستنی یا یک قلب سفارش بدهی. جمعه، روز تیست مثل شب است. یاد کتاب «هزارماندی روز»، اثر کازوئوایشی گرو می‌افتم: «بهترین قسمت روز، شب است.» شاید بهترین بخش هفته، جمعه باشد.

هفت‌شنبه‌های شهر

فریبا خانی- هر روز هفته، شهر، شخصیت و هویت خاصی پیدا می‌کند. هر روز هفته، شهر و آدم‌ها جور دیگری می‌شوند. اگر دقیق نگاه کنید؛ روز شنبه، شبیه یکشنبه تیست. سه‌شنبه، شبیه چهارشنبه تیست. هفت شنبه‌های شهر هر کدام داستانی دارند.

شنبه

شنبه یک آدم خواب تدیده است. آن قدر ظرف‌های مهمانی جمعه را شسته که دست‌هایش درد می‌کند و پلک چشم‌هایش سنگین است. می‌خواهد بخواید تا جمعه‌ی بعد و از جایش بلند تشود. اما مگر زندگی شوخی سرش می‌شود؛ باید بلند شد و رفت. شهر هم مثل آدم‌ها بدخواب بوده است. علیران در رفت و آمد هستند. خیابان، بوی مقوای سوخته‌ای می‌دهد که کودکان کار به جای استفاده آن را دود کرده‌اند. سر چهارراه زندگی جریان دارد. دستفروش‌ها حی و حاضر سر کارهای شان هستند. حافظ، شعرهایش را حراج کرده. گل‌های پژمرده‌ی زرّ دسته‌ای ده هزار تومان. سی‌دی‌های شاد دو تا پنج‌هزار تومان! سوار مترو می‌شوی؛ همان فروشگاه سیاری که از شیر مرغ تا جان آنمیزاد در آن پیدا می‌شود و تازه دستگاه کارت‌خوان هم موجود است. روسری، هدفون، سیم جرمگیر کنری، لباس‌های تاتویی، یک کارگردان جوان هم فیلم نخوانخلش را می‌فروشد. کتاب‌های «جوجو مویز» هم هست. اگر دلت بخواهد از الیف شفاک هم چیزهایی می‌توانی پیدا کنی. کتاب‌فروش دسته‌ی کتاب‌هایش را روی راتوهای تومی گذارد تا انتخابش کنی. کتاب «زنان زیرک» روی کتاب‌هاست با این جمله‌ی توضیحی که «چرا مردان، عاشق زنان زیرک می‌شوند؟» تام نویسنده. شری آرگو است! اما تو بدون این که کسی بداند، با گوشی داری کتاب. صوتی «درخت زیبای من» اثر زوزه مافورو واسکنسلوس را گوش می‌دهی. یک جمله از کتاب را در تُت گوشی‌ات تایپ می‌کنی. «بدون محبت، زندگی چیز مهمی نیست!» هر کتابی که می‌خوانی جمله‌های زیبایش را می‌نویسی. تا روزت زیبا شود؛ روزت با این جمله زیبا می‌شود.

یکشنبه

شهر، شلوغ و یاقتی است؛ خسته از ترافیک جاده‌های شمال و ترس کارهای مانده در قیبت. شنبه، رسم تکوی ایرانیان این است: چون جمعه‌ها، جاده‌ها شلوغ‌اند. شنبه را تعطیل کنند. اگر شنبه کارت به اداره‌ها و شرکت‌ها و کافه‌ها بیفتد می‌بینی، تیمی از کارمندان قلب‌اند. یکشنبه، روز کارمندان جا مانده در جاده‌های شمال است. اما زندگی در شهر، جریان دیگری دارد. کارتن خواب‌ها اشیای با ارزش دور ریز را به گردن آویخته‌اند. کودکان زباله‌گرد به رتان خیابان می‌گویند: «خاله گرسته‌ایم، تامارمی‌خری؟» جوانان با استعداد هنرمند و بایی استعدادهای فلاش توار، برای سایه‌های شهر می‌تواندند در مترو هم گروه‌های موسیقی ضرب می‌گیرند و ترانه‌های فیلکلور یا ترانه‌های شاد امروزی را هم خوانی می‌کنند. مردم مدام از هم این سئوال را می‌پرسند: «راستی، امروز دلار چند است؟» امروز، کتاب فرزندان ساتچز را می‌خوانم. از یک جمله‌ی کتاب خندم گرفته است. عین جمله این است: «ما عکزیکی‌ها، ضرب‌المثلی داریم که می‌گوید: «جسد و مهمان مثل هم هستند؛ بعد از ۲۴ ساعت می‌گندند!» کتاب را می‌بندم. از مترو یک بسته دوتات تازه می‌خرم تا به جای صبحانه توش جل کنم. زن دستفروش می‌گوید: «اولین دشت، خدایا به امید توا» من هم می‌گویم: «خدایا به امید توا» و با این حس از مترو خارج می‌شوم.

دوشنبه

دوشنبه، انگار روز تخست کار و بار است. انگار آدم‌ها تازه میزان شده‌اند و چرخ‌ها با اش. تازه به فکر کار و بار و دنیا افتاده‌اند. شهر هم باید شلوغ باشد. ترافیک طبیعی است. ماشین‌ها در شهر در حال تردد هستند و هی به صورت شهر خنتچ می‌اندازند.

سه‌شنبه

حالا خوب است؛ سه‌شنبه‌ها، روز سه‌شنبه‌های بدون خودرو است. باز هم خیابان‌ها ماشین آورده‌اند. امروز مسافران تاکسی می‌پرسیدند: «زن‌ها تمی‌توانند دوچرخه برانند اما موتور می‌توانند؟» بعضی‌ها هم نگران چهار صفر اسکناس بودند. سه‌شنبه، همان راننده‌ی تاکسی خسته است که در اتوبان صدر گرفتار شده است و کولر ماشینش را خاموش کرده است؛ میانا بتزین زیاد مصرف بشود یا موتور ماشینش از کار بیفتد در هوای ۴۰ درجه‌ی تهران سرش را از پنجره بیرون می‌آورد و فریاد می‌زند آهای تهران، چرا پیدایت تیست؟ از تاکسی پیاده می‌شوم. از سوپرمارکت سر کوچه، چند بستنی قیفی وانیلی می‌خرم تا روز خودم و خانواده را خنک کنم. دیر به خانه که می‌رسم مادرم با طعنه می‌گوید: «حالا بگو ببینم؛ بهتست زیر بای مادران است یا مادربزرگ‌ها؟» دخترم را بر می‌دارم که به خانه‌بیرم با لبخند می‌گویم: «البته مادربزرگ‌ها»

چهارشنبه

چهارشنبه، مثل روزهای آخر اسفند است. کارهای تیمه تمام، مردم عاصی که می‌دانند هفته دخلش آمده و دیگر به کارهای شان تمی‌رسند. تیمی از ترس جاده‌های شلوغ، زودتر به جاده می‌زنند. اپلیکیشن‌های رامیابه راه‌ها را رَج می‌زنند و خط‌های قرمز ترافیک، دل هر مسافری را می‌ارزند. چهارشنبه می‌تواند تماد راننده‌هایی باشد که شیر یا خط می‌اندازند. هراز بروند یا چالوس، فیروزکوه هم بدتیست. عدمای در خیابان یقه‌کتبی می‌کنند و به گرانی تاسزا می‌گویند. در بازار تجریش، زتی شریت تذر کرده است به عابران شربت خنک پرتقال تعارف می‌کنند. من در فکر گردشگر المالی‌ها که مورد لطف چند ضارب بی چشم و رو افتاده بود. قصمانم می‌گیرد.

پنج‌شنبه

پنج‌شنبه، آن‌ها که دست‌شان به دهان‌شان می‌رسد. شهر را گذاشته‌اند و رفته‌اند. خیلی‌ها مانده‌اند. خیلی‌ها دیگر به سفر فکر تمی‌کنند. مردم در کف هرم «هزالو» تتبال تان و آب هستند اما سفرهای داخل شهر همیشه پر ریتق است. چوتان دوردور می‌کنند. صبح، در پارک از همه‌ی گروه‌های ستی می‌بینم که سخت ورزش می‌کنند. یک زن میانسال به دوستانش یوگا آموزش می‌دهد. گروهی یک گربه‌ها و کلاغ‌ها غذا می‌دهند. چند مرد و زن با لباس ورزشی صبحانه می‌خورند و می‌خندند. کنان باران بیارد و تمام عیش امروز کامل شود. من به همه‌ی درخت‌ها از جمله افراط چنارها و شمشادها سلام می‌کنم. بعد از پارک، تاز تازه می‌گیرم. عطر تان تا خانه همراهی‌ام می‌کند. چه خوب که امروز تعطیلم. چه قدر دلم سفر می‌خواهد. اما حالا که تمی‌توانم سفر کنم یا کتاب‌هایم که می‌توانم به سفر بروم. امروز کتاب هنر «هنر و سفر» آن دوانن با ترجمه‌ی گلی امامی را شروع کردم. در جایی از شارل بودلر نوشته‌اند و شاعر فرانسوی می‌نویسد: «همیشه به تظر می‌آید اگر آن‌جایی که هستم تباشم؛ حالم بهتر است و این مسئله روح مرا متمول می‌دارد!» به خاطر همین است که می‌گویند کتاب بخوانید. امروز فهمیدنام که چه قدر دقدقه‌هایم شبیه شارل بودلر است. جای دیگر شارل بودلر می‌گوید: «تزندگی، بیمارستانی است که در آن هر بیمار آرزوی جایگزین کردن تختش را دارد. این یکی می‌خواهد جلوی رادیاتور باشد و آن یکی تصور می‌کند کنار پنجره بهبود خواهد یافت.» خدایا به خاطر این کتاب از تو معمونم.

جمعه

جمعه، می‌تواند دو روز حساب شود. جمعه، حالت فلسفی عجیبی دارد. تلنگر است جمعه. فکر است جمعه. مثل روز آخر اسفند است که معلوم نیست روز پایان است یا آغاز. صبح، وقتی همه همگی‌ها از خانه بیرون می‌زنم. دوازده هزار قدم راه می‌روم. جمعه، سر راه فلزج و بیارچه و گوجه می‌گیرم. جمعه، با امالت داغ. جمعه خواهد شد. جمعه، می‌تواند همه‌ی هفته‌های که گذشته باشد. می‌توانی با تمام هفته در جیبت در یک مال بزرگ قدم بزنی و سری به کافی‌شاپ بزنی. خودت را به یک میوه بستنی یا یک قلب سفارش بدهی. جمعه، روز تیست مثل شب است. یاد کتاب «هزارماندی روز»، اثر کازوئوایشی گرو می‌افتم: «بهترین قسمت روز، شب است.» شاید بهترین بخش هفته، جمعه باشد.

آگهی مزایده اموال غیر منقول (اسناد رهنی)
آگهی مزایده اموال غیر منقول در کلاسه ۹۶۰۰۵۶۱

به موجب پرونده اجرائی کلاسه ۹۶۰۰۵۶۱ ششدانگ یک قطعه زمین به مساحت ۱۱۱۰ مترمربع قطعه یک به پلاک ثبتی باقی مانده ۱۷۰/۱۴۶۲ فرعی تغییر پیدا کرده ذیل صفحه ۲۶۱ دفتر ۱۸۷/۴ ثبت و سند مالکیت بنام مجید هاشمی رضوائی صادر گردیده سپس برابر اسناد ۱۱۰۰۸ مورخ ۹۱/۱۰/۱۱ و ۱۳۵۴۳ مورخ ۹۲/۶/۲۵ دفترخانه ۶۸ زاهدان در رهن بانک کشاورزی قرار گرفته سپس موجب صورتمجلس شماره ۳/۴۲۴۶۴ مورخ ۹۳/۳/۲۶ به سه دستگاه آپارتمان و ۵ واحد پارکینگ و ۲ باب انباری تفکیک گردیده است و برابر سند رهنی ۱۱۰۰۸-۹۱/۱۰/۱۱ در رهن بانک کشاورزی می باشد.

۱-وضعیت ثبتی پلاک ۴۹۶۶۳ فرعی از ۱۷۰ اصلی مفروز و مجزی شده از اصلی مذکور قطعه یک واقع در همکف به مساحت ۵۷۶/۳۳ مترمربع که مساحت ۳۱/۱۶ مترمربع از پنج قسمت، که قسمت چهارم آن شرقی، قسمت دوم آن غربی، است. اول دیواربست بطول نود سانتیمتر به بام زیرزمین دو دیواربست بطول نود و دوسانتیمتر به بام زیرزمین سوم دیوار و پنجره است قوس بیرونی بطول چهار متر و نود و سه سانتیمتر به بام زیرزمین چهارم دیوار و پنجره است قوس بیرونی بطول نود و دوسانتیمتر به فضای رمپ شرقاً: دیواربست بطول بیست و هفت متر و بیست سانتیمتر به حیاط مشاعی جنوباً: در شش قسمت، که قسمت های دوم و چهارم آن شرقی، قسمت ششم آن غربی، است. اول دیوار و پنجره است بطول پنج متر و پنجاه و دو سانتیمتر به حیاط مشاعی چهارم نیم دیوار جلوی بالکن قوس درونی به طول یک متر و هجده سانتیمتر به حیاط مشاعی سوم نیم دیوار جلوی بالکن قوس درونی به طول یک متر و پنجاه و شش سانتیمتر به حیاط مشاعی دوم نیم دیوار جلوی بالکن قوس درونی به طول یک متر و هجده سانتیمتر به حیاط مشاعی چهارم نیم دیوار جلوی بالکن قوس درونی به طول یک متر و نود و نه سانتیمتر به بام زیرزمین پنجم نیم دیوار جلوی بالکن قوس درونی به طول دو متر و هفتاد و هشت سانتیمتر به بام زیرزمین غربا: در هفت قسمت، که قسمت های دوم و سوم آن شمالی، قسمت ششم آن جنوبی، است. اول دیواربست بطول یازده متر و هشتاد سانتیمتر به حیاط مشاعی دوم دیواربست بطول چهارمتر و هشت سانتیمتر به راه پله چهارم دیواربست بطول یک متر و هفتاد و شش سانتیمتر به آسانسور ششم دیواربست بطول یک متر و چهل و پنج سانتیمتر به راه پله چهارم دیواربست بطول یک متر و هفتاد و شش سانتیمتر به آسانسور هفتم دیواربست بطول هشت متر و چهل و نه سانتیمتر به راه پله.

مشخصات منضمات ملک: منضمانی از نوع دیولکس آپارتمان به مساحت ۲۸۲/۵۶ مترمربع به حدود اربعه : شمالاً: در هشت قسمت، که قسمت های ششم ب آن شرقی، قسمت چهارم آن غربی، است. اول دیوار و پنجره است بطول یک متر و بیست و هشت سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی دوم دیواربست قوس بیرونی بطول یک متر و نود و پنج سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی سوم دیوار و پنجره است بطول یک متر و هفتاد و هشت سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی پنجم نیم دیوار جلوی بالکن بطول سی و هفت سانتیمتر به فضای رمپ هفتم نیم دیوار جلوی بالکن بطول سی و چهار سانتیمتر به فضای رمپ هشتم نیم دیوار جلوی بالکن بطول سه متر به فضای رمپ شرقاً: دیواربست بطول پنج متر و پنجاه و شش سانتیمتر به حیاط مشاعی دوم نیم دیوار جلوی بالکن بطول دو متر و پنجاه و دو به فضای حیاط مشاعی سوم نیم دیوار جلوی بالکن قوس درونی به طول سه متر و هجده سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی چهارم نیم دیوار جلوی بالکن قوس درونی به طول دو متر و هفتاد و هشت سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی غربا: در دو قسمت، که قسمت های سوم و پنجم آن شمالی، قسمت های هفتم و نهم آن جنوبی، است. اول نیم دیوار جلوی بالکن به طول سه متر و سه سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی سوم دیواربست بطول دوازده متر و هفتاد و هفت سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی سوم دیواربست بطول چهارمتر و هشت سانتیمتر به راه پله چهارم دیواربست بطول یک متر و چهل و پنج سانتیمتر به راه پله پنجم دیواربست بطول یک متر و هفتاد و شش سانتیمتر به آسانسور ششم دیواربست بطول یک متر و هفتاد و دو سانتیمتر به راه پله نهم درب و دیواربست بطول چهار متر و هشت سانتیمتر به راه پله دهم دیواربست بطول شش متر و پانزده سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی. پارکینگ شماره ۴ به مساحت ۱۱ مترمربع به حدود اربعه: شمالاً: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول دو متر و بیست سانتیمتر غربا: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول پنج متر جنوباً: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول پنج متر شرقاً: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول پنج متر پارکینگ شماره پنج به مساحت یازده به حدود اربعه: شمالاً: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول پنج متر جنوباً: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول پنج متر غربا: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول پنج متر شرقاً: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول پنج متر پارکینگ شماره ۱ به مساحت ۳/۸۵ مترمربع به حدود اربعه: شمالاً: دیواربست بطول دو متر و بیست و یک سانتیمتر به سرایداری شرقاً: درب و دیوار است بطول یک متر و هفتاد و چهار سانتیمتر به پیلوت مشاعی جنوباً: دیواربست بطول دو متر و بیست و یک سانتیمتر به پیلوت مشاعی غربا: دیواربست بطول یک متر و هفتاد و چهار سانتیمتر به قسمت پرعرصه به مالکیت مجید هاشمی رضوائی مالک ششدانگ عرصه و اعیان عرصه که در صفحه ۱۸۵ دفتر املاک جلد ۳۳۲ ذیل شماره ۳۹۴۸۷ ثبت گردیده است.

۲-وضعیت ثبتی پلاک ۴۹۶۶۳ فرعی از ۱۷۰ اصلی مفروز و مجزا شده از اصلی مذکور قطعه دوم واقع در طبقه دوم سمت شمالی به مساحت ۲۰۳/۵۷ مترمربع بالکن مسقف به حدود: شمالاً: در هشت قسمت، که قسمت های ششم و هفتم آن شرقی، قسمت چهارم آن غربی، است. اول دیوار و پنجره است بطول یک متر و بیست و هشت سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی دوم دیواربست قوس بیرونی بطول یک متر و نود و پنج سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی پنجم نیم دیوار جلوی بالکن قوس بیرونی بطول چهار متر و نود و دو سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی سوم دیوار و پنجره است بطول یک متر و هفتاد و هشت سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی چهارم دیواربست بطول نود و دو سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی ششم نیم دیوار جلوی بالکن قوس بیرونی بطول چهار متر و نود و سه سانتیمتر به فضای رمپ هفتم نیم دیوار جلوی بالکن بطول سی و سه سانتیمتر به فضای رمپ هشتم نیم دیوار جلوی بالکن بطول سه متر به فضای رمپ شرقاً: دیواربست بطول شانزده متر و نود سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی جنوباً: در هفت قسمت، که قسمت های دوم و چهارم و ششم آن غربی، است اول دیواری است مشترک بطول چهار و پنجاه سانتیمتر به آپارتمان مسکونی قطعه ۳ دوم دیواربست مشترک بطول یک متر و نود سانتیمتر به آپارتمان مسکونی قطعه ۳ چهارم دیواربست بطول یک متر و هفتاد و دو سانتیمتر به آسانسور پنجم دیواربست بطول یک متر و شصت و شش سانتیمتر به آسانسور ششم دیواربست بطول یک متر و هفتاد و یک سانتیمتر به راه پله غربا: دیواربست بطول شش متر و پانزده سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی.

مشخصات منضمات ملک: منضمانی از نوع دیولکس آپارتمان به مساحت ۶۱/۲۷ مترمربع به حدود اربعه: شمالاً: دیوار و پنجره است بطول هشت متر و شش سانتیمتر به شیروانی شرقاً: دیواربست بطول ده متر و هجده سانتیمتر به فضای حیاط مشاعی جنوباً: دیواربست مشترک بطول چهار متر و پنجاه نه قسمت که قسمت چهارم آن شمالی، قسمت هفتم آن شرقی، قسمت های دوم و ششم و هشتم آن جنوبی، است اول دیواربست مشترک بطول یک متر و چهل و هفت سانتیمتر به راه پله داخلی سوم دیواربست مشترک بطول یک متر و هفتاد و هشت سانتیمتر به دیولکس آپارتمان قطعه ۳ چهارم خط فرضی است بطول یک متر و پنجاه و دو سانتیمتر به راه پله داخلی پنجم دیواربست بطول دو متر و بیست و پنج سانتیمتر به راه پله داخلی ششم دیواربست بطول یک متر و شصت و شش سانتیمتر به آسانسور نهم دیواربست بطول سه متر و هشتاد و سه سانتیمتر به راه پله پارکینگ شماره یک به مساحت ۱۱ مترمربع به حدود اربعه: شمالاً: خط فرضی محوطه مشاعی است بطول پنج متر شرقاً: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول پنج متر غربا: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول دو متر جنوباً: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول پنج متر پارکینگ شماره دوبه مساحت ۱۱ به حدود اربعه: شمالاً: خط فرضی به محوطه مشاعی است بطول پنج متر شرقاً